

مطالعات فرهنگی و مطالعات حافظه

محمدسعید ذکائی^۱

(تاریخ دریافت ۹۰/۱۱/۳، تاریخ پذیرش ۹۱/۲/۲۱)

چکیده

تحولات ساختاری و ارزشی برآمده از چرخش فرهنگی در جوامع معاصر، به موازات رشد، توجه به مقوله حافظه را به دنبال داشته است. حافظه فرهنگی به ابزار مهمی در تولید گفتمان‌ها و بازنمایی‌ها و نیز شکل‌دهی هویت فرهنگی گروه‌های اجتماعی و ارتباط با بسیاری از نهادها و ساختارهای اجتماعی تبدیل شده است. پیوند حافظه با فرهنگ عامه‌پسند و نقش صنایع فرهنگی در تولید، بازآفرینی یا تغییر حافظه‌های فرهنگی اهمیت استراتژیک آن را در سیاست فرهنگ توضیح می‌دهد. مقاله حاضر در پی تشریح زمینه‌ها، کارکردها و آثار رواج مطالعات حافظه به‌عنوان یک سنت آکادمیک بین‌رشته‌ای و معرفی رویکردها و نیز روش‌های عمده آن به‌ویژه در سنت مطالعات فرهنگی است. مطالعات حافظه، علاوه بر افزودن دستورکارهایی پراهمیت در مطالعه زندگی روزمره و فرهنگ عامه‌پسند، سهم زیادی نیز در پیوند علوم انسانی و اجتماعی و درک بهتر از پیچیدگی‌های فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی دارد.

واژگان کلیدی: مطالعات حافظه، مطالعات فرهنگی، حافظه تاریخی، فرهنگ عامه‌پسند، سیاست حافظه.

مقدمه

در دو دهه گذشته، مطالعه رابطه بین فرهنگ و حافظه به‌عنوان قلمروی مهم و به‌سرعت روبه رشد جایگاه ویژه‌ای را در طیفی از رشته‌ها از قبیل تاریخ، جامعه‌شناسی، هنر، ادبیات، مطالعات

۱. استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی saeed.zokaei@gmail.com

رسانه، مطالعات فرهنگی، روان‌شناسی و نوروساینس به خود اختصاص داده است. مطالعات حافظه پژوهش‌های بین‌رشته‌ای در علوم انسانی، علوم اجتماعی و علوم طبیعی را دامن زد، به تقارب بیشتر این حوزه‌ها انجامید و عرصه‌های جدیدی را برای مطالعه و پژوهش برانگیخت. مطالعه حافظه ابزارها و الگوهای جدیدی برای شناسایی بنیان عصبی یادآوری و شناخت نحوه آفرینش و حفظ حافظه‌های شرح‌حال‌نگارانه و تاریخی در اختیار روان‌شناسان شناختی گذاشته است. مورخان توجه زیادی به بررسی حافظه‌های رسمی و خصوصی، جشن‌ها، بناهای تاریخی و ابداع و استفاده از سنت‌ها نشان داده‌اند (وینتر، ۲۰۰۹؛ بویر و ورش، ۲۰۰۹). انسان‌شناسان به طور فزاینده‌ای فرهنگ را به‌مثابه مجموعه‌ای از عملیات پیچیده و چندگانه مربوط به یادآوری و فراموشی تلقی می‌کنند و سرانجام محققان مطالعات فرهنگی فرایند شکل‌گیری معانی مشترک یا منازعه بر سر حافظه تاریخی، بازنمایی حافظه و سیاست‌های حافظه را در کانون توجه خود دارند.

اگرچه به زعم محققان سنت مطالعات حافظه همچنان حوزه‌ای چندرشته‌ای باقی مانده است (رودریگر و ورش، ۲۰۰۸: ۱۲)، تنوع مطالعات صورت‌گرفته در این قلمرو و افزایش آثار و منابع نظری و تجربی تولیدشده در سال‌های اخیر نوید شکل‌گیری قلمروی بین‌رشته‌ای را بدان بخشیده است. مطالعات حافظه در حال حاضر هم به‌عنوان پشتوانه مطالعات نظری (بوید و ریچرسون، ۱۹۸۵؛ توبی و کازمیدس، ۱۹۹۲) و هم در حوزه مطالعات تجربی دستاوردهای قابل تأملی به همراه داشته است که برخی از موضوعات محوری آن روشن کردن رابطه ذهن، فرهنگ و تاریخ؛ نحوه برساختن گذشته باواسطه حافظه؛ نحوه شکل‌گیری حافظه‌های جمعی مشترک (رسمی و عامه‌پسند)؛ نحوه به‌کارگیری تاریخ در بازسازی حافظه و اشتراکات آن‌ها؛ تنوع در مکان‌های حافظه؛ و قرائت و رمزگشایی از آن‌ها است. با این حال، چنان‌که اشاره شد، سهم مطالعات بین‌رشته‌ای در این قلمرو و به‌ویژه مطالعات فرهنگی همچنان ناکافی است. «حافظه نقش محوری در فهم حیات فرهنگی دارد، نه از آن جهت که به گذشته مربوط است، بلکه از آن رو که حافظه چهارچوب رابطه ما با گذشته به‌شمار می‌آید (تردی‌من، ۱۹۹۳: ۷).

فهم حافظه به‌عنوان بازنمایی برساخته‌شده همیشه دلالت بر شرایط آفرینش و کارکرد حافظه دارد. علاقه مطالعات فرهنگی متوجه درک این نکته است که چگونه روابط ایدئولوژی و قدرت، حافظه‌های خاصی را شکل می‌دهند و چگونه هر دو در خدمت حافظه هستند. مطالعه فرایند یادآوری^۱ دربرگیرنده نوسانات و سکوت‌های تاریخی و نیز جستجوی روابط قدرتی است

که در ساخته شدن آن سهیم هستند. مطالعات فرهنگی حافظه را چیزی بیش از تاریخی جایگزین پنداشته و از طریق آن، حال در حاشیه مانده را جستجو می‌کند. توجه به مطالعات حافظه در این سنت معطوف به ساختارهای قدرتی است که بر توانایی ما برای روی آوردن به گذشته خویشتن در جهت منافع حال و آینده تأثیرگذارند.

در مقاله حاضر، پس از ارائه شرحی از مفهوم حافظه و ارتباط آن با سنت‌های رشته‌ای و نیز مفاهیم مرتبط، دلایل رونق و رواج آن را مورد بحث قرار می‌دهیم و به نقش و کارکرد حافظه در فرهنگ‌های سنتی و مدرن و نیز رویکردهای عمده در مطالعات حافظه توجه خواهیم کرد. بخش پایانی مقاله نیز شرحی فشرده بر تحولات روش‌شناختی مطالعات حافظه و برخی تکنیک‌های مرسوم در مطالعات این سنت است.

مفهوم حافظه و انواع آن

نحوه به‌خاطر سپاری رویدادهای گذشته تأثیر عمیقی بر آنچه انجام می‌دهیم و نحوه زندگی ما بر جای می‌گذارد. درک حافظه بدون در نظر گرفتن تأثیر نیروهای اجتماعی چون دین، طبقه، وابستگی خانوادگی، شرایط سیاسی و موارد مشابه ناممکن به نظر می‌رسد. زمینه‌ها و ساختارهای اجتماعی ناقل حافظه‌اند. افراد ناقل حافظه‌اند و خود حافظه نیز به‌نوبه خود ناقل تجربیات نسل‌های گذشته به‌شمار می‌آید. حیات فعلی ما، هم به‌عنوان افرادی مستقل و هم به‌عنوان اعضای گروه‌های مختلف، به طور قوی براساس یادآوری‌های گذشته و انتظارات از آینده شکل گرفته است و از طریق روایت است که یک فرهنگ فهم خود از واقعیت را سازماندهی می‌کند و انسجام می‌بخشد (هینچمن و هینچمن، ۱۹۹۷: XVI). حافظه‌ها به انتخاب‌های اخلاقی ما معنا، جهت و شکل می‌بخشند و بدون حافظه، زیستن در جهان فاقد هر گونه نظم و انسجام است. روایت و حافظه گروهی ما را با سرنوشت و تاریخ خود آشنا می‌سازد، اعمال و آرزوها را مشروع جلوه می‌دهد و شاخص‌ها و مرزبندی‌های مهمی را برای غیر اعضا باقی می‌گذارد تا به کمک آن هویت یک گروه شناخته شود.

بدین ترتیب، حافظه فرهنگی را باید وجه مهمی از سنت هر جامعه دانست. سنتی که هیچ‌گاه نباید علیه آن جنگید. این سنت، حتی اگر دردناک باشد، به غنای جامعه می‌افزاید. فرهنگ بدون حافظه و فلسفه بدون حافظه هیچ معنایی ندارد. بدون تجربه به‌خاطر سپاری زیستن ناممکن است.

در تشریح اهمیت حافظه در سنت جامعه، برخی محققان ضمن تفکیک دو وجه متمایز این سنت به "فرایند" (یعنی نحوه انتقال و دست به دست شدن حافظه) و "محصول" (محتوای

حافظه)، به این نکته اشاره دارند که به خاطر آوری صورت خاصی از کنش است و معتقدند که اگر در نسلی به یادآوری درونی شود و رشد یابد، در آن صورت، کنش‌های یادآورانه حتی می‌توانند در لحظات گذار دشوار به تقویت روحیهٔ یک نسل بینجامند (رودریگز و فرویتیر، ۲۰۰۷: ۹). برای رودریگز و فرویتیر، این دو عنصر در حافظهٔ فرهنگی نیز به چشم می‌خورد. وجهی از حافظهٔ فرهنگی فرایند است (چه کسی به خاطر می‌سپارد و به خاطر سپاری چگونه انجام می‌شود؟). وجه دیگر نتیجهٔ عمل است (چه چیزی به خاطر سپرده شده است و حافظه چه کار می‌کند؟ چه چیزی را برمی‌انگیزد و عملیات آن چگونه است؟).

حافظهٔ فرهنگی همچنین شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با حافظهٔ تاریخی دارد. «حافظهٔ تاریخی بازسازی "حقایق" دارای نسبیت فرهنگی است که همیشه از جهان‌بینی‌های خاصی متأثر است» (همان: ۱۱). حافظهٔ فرهنگی نیز همچون حافظهٔ تاریخی ریشه در رویدادهای حقیقی و نیز ترکیب ایماژها، نمادها و عاطفه‌پذیری‌های حاکم بر آن و منتج از آن دارد که حتی از حقایق قانع‌کننده‌تر به نظر می‌رسند.

بسیاری از حافظه‌های تاریخی از طریق متون، تاریخ شفاهی، سنت، نمایش‌ها و خاطره منتقل می‌شوند که ضرورتاً به قول هیرش خطی نیستند (هیرش، ۱۹۹۵: ۱). در نگاه سنتی، که به‌ویژه متأثر از تاریخ‌نگاری قرن نوزدهم بود، حافظه و تاریخ عموماً مفاهیمی قطبی تلقی می‌شوند. این تضاد در نگاه کلاسیک جامعه‌شناسی نیز به چشم می‌خورد. برای مثال هالباکس در کتاب رساله‌هایی درباب حافظهٔ جمعی (۱۹۹۲) تاریخ را مفهومی انتزاعی، کلیت‌بخش (فراگیر) و مرده تلقی کرده و در مقابل حافظه را خاص، معنی‌دار و زنده می‌یابد. «به نظر می‌رسد کل مسئلهٔ تاریخ و حافظه و بحث‌های مربوط به تشابه یا تقابل آن‌ها در شناخت و بازنمایی فرهنگی گذشته رویکردی مفید و اثربخش نیست و در حوزهٔ مطالعات حافظه بخشی بی‌نتیجه و به‌نوعی پاشنهٔ آشیل این حوزه است (اولیک، ۲۰۰۸: ۱۵۷).

ارل با دفاع از این موضوع معتقد است که «اسطوره، حافظهٔ دینی، حافظهٔ سیاسی، تروما، یادآوری‌های خانوادگی، یا حافظهٔ نسلی، جملگی شیوه‌های متفاوتی از ارجاع به گذشته محسوب می‌شوند و در این معنا تاریخ چیزی جز شیوهٔ دیگری از حافظهٔ فرهنگی نیست» (ارل، ۲۰۰۸: ۷).

به همان‌سان، گروهی دیگر از محققان، با تفکیک حافظه به سطوح تحلیل فردی (درونی)، اجتماعی و فرهنگی، حافظهٔ فرهنگی را نوعی نهاد می‌دانند که در صورت‌های نمادین بیرونی و متعین نگهداری می‌شود و پایدار و ثابت است.

اسمن (۲۰۰۸: ۱۱۸-۱۰۹) با اشاره به ویژگی نهادین فوق معتقد است «اشیای بیرونی به‌مثابه حاملان حافظه نقشی را ایفا می‌کنند که پیش از این تنها در حافظه فردی ذخیره شده بود». از نظر او، حافظه نه تنها در تعامل دائم با دیگر حافظه‌های انسانی پدید می‌آید، بلکه در ارتباط با نمادهای بیرونی متجسد نیز قرار دارد. حافظه نه یک استعاره بلکه کنایه‌ای است که مبتنی بر تماس مادی بین یک ذهن به‌خاطر سپارنده و یک موضوع یادآوری‌کننده است (همان، ۱۱۱).

در سطح اجتماع و گروه‌ها نقش نمادهای بیرونی حتی مهم‌تر جلوه می‌کند، زیرا گروه‌ها و اجتماعات نیز از طریق اشیا که یادآوری‌کننده تلقی می‌شوند (بناها، موزه‌ها، آرشوها و موارد مشابه) برای خود حافظه‌ای دست‌وپا می‌کنند. آسمن معتقد است حافظه فرهنگی برخلاف حافظه ارتباطی (نامی که او به حافظه اجتماعی می‌دهد)، برای اینکه امکان متجسد شدن مجدد در توالی نسل‌ها را داشته باشد، در صورت از کالبد خارج شده خویش نیز حیات داشته و مستلزم نهادهایی برای حفظ و کالبدبخشی مجدد به آن است. همچنین، او با غیر نهادین خواندن حافظه ارتباطی (جمعی) مدعی است که «حافظه ارتباطی توسط هیچ نهاد یادگیری، انتقالی و تفسیری حمایت نمی‌شود، متخصصان آن را ارتقا نمی‌دهند، در موارد خاص فرا خوانده نشده و جشن گرفته نمی‌شود، نمادسازی‌های مادی به تثبیت و رسمی کردن آن نمی‌پردازند و گستره زمانی محدودی دارد (تنها در گستره زمانی سه نسل متعامل)» (همان، ۱۱۱).

بدین ترتیب، قدرت حافظه فرهنگی مبتنی بر تصمیم آگاهانه برای انتخاب حافظه‌های خاص و اولویت دادن به آن حافظه‌ها در یادآوری جمعی است. علاوه بر این، حافظه فرهنگی همچون اسطوره مبنایی تاریخی دارد و همچون اسطوره می‌تواند نقشی تحول‌دهنده داشته باشد. اسطوره‌ها نیروهای محرکه قوی برای انتقال رویدادهای ریشه‌دار تاریخی به‌شمار می‌آیند و انبوهی از حافظه‌های فرهنگی را در خود جای می‌دهند. اوفلرتی در کتاب *اسطوره‌های مردم دیگر* در تشریح ارتباط اسطوره و حافظه می‌نویسد: «اسطوره داستانی است که برای گروهی از مردم به طور مشترک مقدس است. آن‌ها مهم‌ترین معانی زندگی خویش را در آن می‌یابند. اسطوره داستانی است که مردم معتقدند در گذشته شکل گرفته و مربوط به رویدادی در گذشته است. رویدادی که چون به یاد آورده شود، در زمان حال نیز معنی‌دار است؛ اسطوره داستانی است که بخشی از گروه بزرگ‌تری از داستان‌هاست (اوفلرتی، ۱۹۸۸: ۲۷).

آنچه از تعریف فوق استنباط می‌شود، پیوند نزدیک حافظه فرهنگی با مضامین دینی، عرفانی و وجودی است. عنصر مقدس بودن در تعریف اسطوره، اندیشه‌های مربوط به معنا، فلسفه حیات و مرگ، اراده خداوند، فطرت بشر و معانی غایی زندگی را در ذهن تداعی می‌کند.

به نظر می‌رسد همین ویژگی‌ها به نوعی در مفهوم حافظه فرهنگی نیز پنهان باشد و نهاد و مکان‌های حافظه فرهنگی انتقال‌دهنده تجربه‌ای هستند که ریشه تاریخی داشته و موقعیت مشخصی را در جامعه کسب کرده که قابلیت ایجاد تغییر و تحول در جامعه را دارد. حافظه فرهنگی از طریق سنت‌های شفاهی، شرح‌حال‌ها و اسناد مکتوب، تصاویر، مناسک و نمایش‌ها، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. حافظه فرهنگی با محمل‌های فوق برانگیخته شده و به کمک همین ابزارها (ایماژها، نمادها، هیجان‌ات یا رویدادها) رویدادهای گذشته را حفظ می‌کند یا متحول می‌سازد. حافظه فرهنگی اگرچه مقید یا محدود به گذشته است، همچنان معنادهنده به زندگی حال است. حافظه فرهنگی عنصر مهمی در شکل‌گیری هویت جمعی (قومیتی، نژادی، زبانی، تاریخی، ملی و صورت‌های مشابه) است، امکان بازسازی گذشته و معنی‌دارساختن زندگی در زمان حال را فراهم می‌سازد، فرایند فرهنگ‌پذیری و انتقال فرهنگی را تسهیل می‌کند و آن‌ها را تابع ساختار مشخص و نهادمندی می‌سازد، الزامات اخلاقی را برای رعایت حقوق و توجه به آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها به دست می‌دهد و سرانجام فرصتی را برای بازاندیشی در زندگی روزمره مهیا می‌کند.

با توجه به ملاحظات فوق، سؤالی که اینک مطرح است، زمینه‌های مؤثر بر رونق و توجه آکادمیک و غیرآکادمیک به مطالعات حافظه در دهه‌های اخیر است.

زمینه‌های مؤثر بر رونق مطالعات حافظه

علاوه بر زمینه‌ها و جاذبه‌های کلاسیک مطالعات حافظه، که در مواردی توجه دیرپای طیفی از محققان علوم اجتماعی و انسانی را به خود جلب کرده است، برخی تحولات در جامعه معاصر توضیح‌دهنده اقبال روزافزون مباحث و پژوهش‌های مرتبط با این حوزه‌اند. اهم این تحولات عبارت‌اند از:

الف) تقویت فضای بین‌رشته‌ای: به نظر می‌رسد قلمرو حافظه تقریباً با همه حوزه‌های آکادمیک، دست‌کم در علوم انسانی و اجتماعی، نسبتی برقرار می‌کند. اگرچه رشته‌هایی چون تاریخ، ادبیات، فلسفه، روان‌شناسی و تعلیم و تربیت قلمروهای اصلی مطالعات حافظه را تشکیل می‌دهند، پژوهشگران رشته‌هایی چون علوم سیاسی، معماری، حقوق، جامعه‌شناسی، ارتباطات و مطالعات رسانه‌ای، بازرگانی و انسان‌شناسی نیز علایقی بدان دارند. مطالعات جدید حافظه اگرچه همچنان در سنتی چندرشته‌ای و با ارتباط و تعامل محدود پژوهشگران مرتبط سامان می‌یابد، انتظار می‌رود به حوزه‌ای بین‌رشته‌ای تبدیل شود.

ب) افزایش مقیاس خشونت در قرن بیستم: همسویی ناسیونالیسم، امپریالیسم و رشد تکنولوژی جنگ‌افروزی در قرن بیستم، این قرن را پرحادثه‌ترین قرن تاریخ بشریت ساخت. به نظر می‌رسد این تجربه به ایجاد پارادایم جدیدی انجامید که در آن همه جوامع انسانی ناگزیر به سنجش ارزش‌ها، نهادها و دورنمای خود هستند.

هابس بوآم در کتاب *عصر افراط‌گری‌های خود* (۱۹۹۴) تصویری از این جنبه تاریک تمدن بشری عرضه می‌کند. وی در اشاره به ناهمخوانی بین بقا و آسایش انسانی و خشونت وحشتناک عصر ما می‌نویسد: «تناقض بزرگی بین تجربه زندگی خود ما (شامل کودکی، جوانی و سالمندی که به آرامی و بدون حوادث مهم پشت سر گذاشته شده است) و حقایق قرن بیستم و رویدادهای دردناکی که بشریت تجربه کرده مشهود است». به نظر می‌رسد با توجه به سببیت شدید چند نسل گذشته در تاریخ، حافظه اجتماعی به مرز جدیدی از قابلیت (باروری) و تداعی شدن رسیده است. جنگ و نسل‌کشی در عراق، افغانستان یا بوسنی، تنها در دهه اخیر، ما را با خاطرات و داستان‌های تلخی مواجه ساخته که باید آن‌ها را شنید و مورد بررسی قرار داد. شاهدان و قربانیان این جنگ‌ها و خشونت‌ها جدیدترین و مهم‌ترین محمل مطالعات حافظه در همه اشکال و صورت‌های آن محسوب می‌شوند.

ج) آگاهی و توجه به سالگردها: جهان مدرن به صورتی بی‌سابقه توجه و دغدغه یادآوری وقایع مهم سیاسی و مدنی را در خود تقویت کرده است. مراسم یادبود قربانیان جنگ دوم جهانی، قربانیان انفجار هسته‌ای در هیروشیما، یادبود انقلاب مشروطه در ایران، تولد، وفات یا شهادت ائمه طاهرین و چهره‌های مذهبی و یادبود مشاهیر سیاسی، هنری و علمی در فرهنگ‌ها و کشورهای مختلف تجلی این توجه است. روشن است که بخشی از این توجه برگرفته از فرهنگ رسانه‌ای و ملاحظات ایدئولوژیک و سیاسی است، با این حال این توجه انعکاس‌دهنده نیاز عمیق‌تر فرهنگی بشر به کارکردها و ظرفیت‌های دینی، معنوی، درمانی و دورکننده از گناه این یادآوری‌ها در قرن اخیر نیز می‌باشد.

د) شکل‌گیری روزافزون تاریخ‌های جدید: متکثرشدن معرفت، شکل‌گیری حوزه‌های جدیدی از دانش به‌ویژه سنت مطالعات منطقه‌ای «در علوم انسانی و ظهور طیفی از نظریه‌هایی که با عنوان پست‌مدرنیسم ظاهر شده‌اند، چالش جدید و قدرتمندی را متوجه مقوله دانش عینی در مطالعات تاریخی کرده است» (ر.ک جنیکنز، ۱۳۸۶). نسبی‌گرایی، اگرچه موضوع تازه‌ای برای مورخان نیست، رواج آن توجه بیشتری را معطوف سوالات مربوط به حافظه گروهی و حتی مفهوم حافظه نژادی و شیوه‌های جنسیتی کسب معرفت ساخته است. ذهنیت‌گرایی‌های جدید همچنین تشدید علاقه به برداشت‌های رقیب از گذشته و همچنین مسئله فریبنده اصالت

در زبان، رفتار و خوداظهاری فرهنگی را به دنبال داشته است (بلایت، ۲۰۰۹: ۲۴۶). چندصدایی، نسبی‌گرایی و عدم قطعیت فضای فرهنگی و آکادمیک فرامدرن علاقه به تولید و ثبت روایت‌های بیشتری را از جانب گروه‌های مختلف برانگیخته است.

ه) **چندفرهنگ‌گرایی:** تکثرگرایی و تنوع در کنار توجه به مشکلات و مسائل داخلی در برخی کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا جنگ‌های فرهنگ^۱ را بر سر حافظه‌ها و هویت‌های نژادی، قومی و منافع گروهی به دنبال داشته است و منازعات جدی را بر سر استانداردهای تاریخ ملی برای درج در مواد درسی شکل داده است. چنین منازعات و مجادلاتی بحث بر سر امکان دستیابی به یک روایت ملی و واحد از هویت را در نظام آموزش و فرهنگ سیاسی ایجاد کرده است. موزه‌ها گاه به مکانی برای بحث در خصوص اینکه چه کسی صاحب گذشته است و چگونه باید آن را بازنمایی کرد تبدیل شده است. حساسیت اخیر مربوط به اکتشافات دو برادر ایتالیایی در مصر، که نشانه‌هایی از حضور سربازان هخامنشی در این کشور و تأیید روایت تاریخی پیروزی سپاهیان کمبوجیه در این سرزمین یافته بودند، جلوه‌ای از مناقشه بر سر طرح روایت‌های مختلف است. به نظر می‌رسد امتداد این مجادلات به طور فزاینده‌ای شکافی را بین صدای یادآوری‌کننده^۲ و صدای تاریخی^۳ ایجاد خواهد کرد.

و) **توریسم میراث فرهنگی و کالایی‌شدن حافظه:** توریسم تحت حمایت دولت و کاملاً تجاری به مقصد سایت‌های تاریخی و فرهنگی، صنعتی روبه‌رشد در جهان به‌شمار می‌آید. امتداد این صنعت مکان‌های مذهبی را نیز شامل شده و در نتیجه «بازاریابی و علاقه روزافزون به توریسم فرهنگی، اماکن دینی در مواردی بیش از آنکه مورد بازدید زائران قرار گیرد، مورد توجه توریست‌های کنجکاو قرار گرفته است و در نتیجه به شکل کالا و بسته‌بندی شده به مخاطبان گردشگر عرضه می‌شوند (اولسن و تیموتی، ۲۰۰۶: ۹۲). چنین توجهی بدون تردید بر دید افکار عمومی به تاریخ و احساس نوستالژی افراد تأثیرات عمیق برجای خواهد گذاشت. ارتقای سطح تحصیلات در میان مردم ایران، دسترسی سریع‌تر و بیشتر به سفرهای ارزان که به‌ویژه با اتومبیل‌های شخصی هموار شده است، و سرانجام دسترسی به فراغت بیشتر برای گروهی از مردم، مصرف فرهنگ و میراث فرهنگی را بیشتر در کانون توجه آن‌ها قرار داده است.

ز) **فاصله روبه‌افزایش بین تاریخ حرفه‌ای و تاریخ عمومی:** محبوبیت فیلم‌ها، مان‌ها و تاریخ‌های عامه‌پسند و نیز بی‌اعتمادی آشکاری که فرهنگ توده‌وار به تاریخ آکادمیک نشان

1. Culture wars
2. Commemorative voice
3. Historial voice

می‌دهد، آشکارکننده شکاف جدی بین دانش نخبه‌پسند و علاقه‌وافر توده مردم به گذشته است. «از دست رفتن برخی از مخاطبان متون رسمی و به‌ویژه متون دانشگاهی تاریخی، قدرت رسانه‌های تصویری را برای دستیابی به پارادایم جدیدی در تعریف معنای اقتدار آکادمیک در عصر فرهنگ توده‌وار نشان می‌دهد که همگی از دغدغه‌های کسانی هستند که در جوامع مدرن به مطالعه حافظه می‌پردازند» (بلایت، ۲۰۰۹: ۴۷). به نظر می‌رسد استقبال دست‌کم بخشی از مورخان از مطالعات حافظه و رونق مباحث مربوط به آن، به واسطه علاقه آن‌ها برای دسترسی به مخاطبان گسترده‌تر و رفع نگرانی‌های مربوط به هویت رشته‌ای خود باشد. افزایش تولید و نیز اقبال روزافزون به کتاب‌ها و متون تاریخی عامه‌پسند در ایران و نیز رونق یافتن بازنمایی‌های تلویزیونی و سینمایی از حوادث و دوره‌های تاریخی (به‌خصوص تاریخ سیاسی و دینی) در ایران گواهی بر این مدعا است.

ح) کاسته شدن از آرزوها: دست‌کم برای بخشی از جامعه غربی غمزدگی و افول یا انهدام فرهنگ مدنی تجربه‌ای واقعی جلوه می‌کند. اتفاق نظر بر سر ارزش‌ها، رویه‌ها، نهادها، هنجارها و شیوه‌های انسجام‌بخشی به جامعه در دهه‌های اخیر سیری نزولی داشته است. توجه به انتخاب جایگزین‌های سیاستی برای ترمیم این شکاف مدنی و افول سرمایه اجتماعی (در قالب طرح‌هایی چون اجتماع‌خواهی (اتزیونی، ۱۹۹۸) آشکارا بیانگر حس نوستالژی عمیق در این جوامع برای "گذشته طلایی" و حافظه‌های دلپذیر مربوط به آن است. برای بسیاری نگاه به آینده امیدوارکننده نیست و شاید به قول پاتنام یافتن یک اجتماع برای مرور حافظه را بسیار بهتر از انجام انفرادی بولینگ ببیند. در این عرصه نیز مجدداً تصویرسازی‌های رسانه‌ای سهمی به‌سزا دارند. استقبال از برنامه بچه‌های دیروز در تلویزیون ایران در دو سال گذشته، که بازسازی‌کننده تجربه تاریخی نسل جنگ تحمیلی در ایران است، نمونه‌ای از این نوستالژی ارزشی و اجتماعی است.

ط) اهمیت یافتن زندگی‌نامه‌های فردی: اگرچه جنبش مدرنیسم در آغاز قرن بیستم میلادی کم‌ارزش‌شدن افراطی گذشته و توجه به تجارب روزآمد زندگی را به‌دنبال داشت، جریان‌ها و تمایلات رقیبی این تمایل را به چالش می‌کشاند که از جمله آن‌ها توجه به حافظه‌های خودزندگی‌نامه‌ای به‌مثابه راهی برای جستجوی خودآگاهی فردی است. شکل‌گیری علاقه عمومی به خودزندگی‌نامه‌ها مؤید زنده‌بودن و اهمیت این جریان است. از سوی دیگر، فرآیند بیگانگی برخاسته از جریان مهاجرت‌های گسترده بین‌المللی (به دلایل نظامی، سیاسی یا اقتصادی)، که در قرن گذشته صورت گرفته است، به حافظه‌های فردی، خانوادگی یا قومی غربت‌نشینان اهمیت فوق‌العاده‌ای بخشیده است و به ابزاری برای توجه این گروه‌های مهاجر به

هویت خویش و انتخاب استراتژی‌های مناسب برای سیاست هویت خویش انجامیده است. بدین ترتیب، هم در مورد هویت‌های محلی، منطقه‌ای، قومی و نژادی در یک دولت ملی و هم در مطالعات مربوط به دایاسپورا موضوع حافظه و سیاست مرتبط به آن نشانه‌ای آشکار از توجه به گذشته و حافظه را نمایان می‌سازد.

مکان‌های حافظه

مکان‌های حافظه مکان‌هایی به‌شمار می‌آیند که گروه‌هایی از مردم در آن درگیر فعالیت‌های عمومی می‌شوند که از طریق آن شناخت جمعی مشترک خویش از گذشته را ابراز می‌کنند و احساس وحدت و تشخیص گروه برپایه آن استوار است (آسمن، ۱۹۹۵: ۳۷). گروهی که وارد چنین مکان‌هایی می‌شود، وارث معانی‌ای است که قبلاً به رویداد داده شده و همچنین معانی جدیدی را بر آن می‌افزایند. روشن است که این حضور و فعالیت گروهی نقش تعیین‌کننده‌ای در مکان‌های یادبود داشته و در غیاب این جماعت، اقتدار و جایگاه این مکان‌ها تضعیف می‌شود. بدین ترتیب، مورخان بیشتر علاقه‌مندند تا یادآوری (یادبود) را نوعی عمل فرهنگی در نظر بگیرند تا اینکه آن را ظرفیت فرد برای یادآوری یا شکل‌دهی مجدد به گذشته قلمداد کنند. «مکان‌های تاریخی بالقوه داستان‌ها و گذشته‌های زیادی را در خود دارند و از این رو تلقی مکان‌های عمومی (مجسمه‌ها، موزه‌ها و دیگر جلوه‌های تجربی بازنمایی تاریخی) به‌مثابه مکان‌هایی که تنها یک روایت را در خود دارند، ساده‌انگارانه است» (آشتون و کین، ۲۰۰۹: ۱۰۶). در موزه‌های بزرگ مردم به آفرینش و آفرینش مجدد مکان‌های تاریخی خود می‌پردازند یا در جوامع با تنوع قومی، گروه‌های اقلیت روایتی را از گذشته دارند که ضرورتاً با بازنمایی‌های تاریخی شکل گرفته توسط دولت همخوان نیست.

موزه‌ها و گالری‌ها مکان عمومی پرطرفداری برای ساختن تاریخ به‌شمار می‌آیند. اگرچه به طور مستقیم موزه‌ها را می‌توان به‌مثابه کارفرمایان مورخان حرفه‌ای در نظر گرفت که خود را متعهد به ارائه نمایش‌های جالب می‌دانند، نحوه گفتگو، تفسیر و تعامل بازدیدکنندگان از چنین نمایش‌هایی وجه مهمی از عمل تاریخ عمومی محسوب می‌شود (همان، ۱۰۷).

علاوه بر میراث فرهنگی و مکان‌ها و نهادهای نگهدارنده آن، تعامل فرهنگ عامه‌پسند با تاریخ یا یادآوری‌ها براساس مصنوعات فرهنگ عامه‌پسند نیز خاستگاه و محمل دیگری برای مطالعات حافظه محسوب می‌شود. به همان‌سان در مواردی فرهنگ عامه‌پسند به نقد مورخ آکادمیک دست می‌زند و مخاطبان و کاربران تاریخ با فاصله‌گرفتن از مسیر تخصصی و حرفه‌ای تاریخ تجربه تاریخی فردی خویش را دنبال می‌کنند (دی‌گروت، ۲۰۰۹: ۲۴۸). این مسئله علاوه

بر آنکه انحصار حوزه دانشگاه بر دانش تاریخی را کم رنگ می‌سازد، به تنوع مکان‌های حافظه و اهمیت یافتن بیشتر فرهنگ عامه‌پسند در محتوای آن می‌انجامد. از سوی دیگر، بسته‌بندی کردن و کالاوار کردن تاریخ و میراث فرهنگی، و به صورت فزاینده‌ای خرده‌فرهنگ‌های تاریخی، به واسطه ایجاد دلتنگی و حسرت برای گذشته‌ای طلایی (نوستالژیا) مورد انتقاد بوده است. محققان فرهنگ مدرن بر این نظرند که نوستالژی بدون هدف در جامعه و فرهنگ مدرن رسانه‌ای، کمکی به ایجاد هویت تاریخی و پیوند با آن نمی‌کند.

بدین ترتیب، اهمیت فرهنگ و صنایع فرهنگی جایگاه ویژه‌ای را به مطالعات حافظه بخشیده است که افراد در سطح فردی، گروهی و خانوادگی با آن ارتباط می‌یابند. به لطف فرهنگ رسانه‌ای و تجلی‌گاه‌های (میدان‌های) حافظه فرهنگی، گذشته در فانتزی، انتخاب سبک زندگی، اقتصاد فرهنگی، سرمایه فرهنگی، تمنیات و آرزوها و به‌مثابه ابزاری برای احراز تمایز و تشخیص و شیوه‌ای برای تأمل و بازاندیشی در زندگی معاصر معنا می‌یابد. گذشته می‌تواند شکلی از روایت، نوستالژی، (چیزی که باید آن را تجربه، مصرف و مستهلک ساخت) باشد (همان، ۲۴۹). شیوه‌هایی که جامعه معاصر حافظه فرهنگی را برمی‌سازد متنوع و پیچیده است و این تنوع و قرائت سیال می‌تواند دغدغه‌ای هم برای مورخان و هم برای سیاست‌گذاران و دولتمردان در بحث "سیاست حافظه"^۱ ایجاد کند. زیرا به‌یادآوری صرفاً مصرف نیست، بلکه شیوه‌ای از تولید نیز محسوب می‌شود.

از سوی دیگر، حافظه فرهنگی و جمعی در جامعه معاصر دیگر صرفاً منحصر به محصولات یادمانی^۲ که هالبواکس از آن سخن می‌گفت (مانند زیارتگاه‌ها، مجسمه‌ها، یادمان‌های جنگ و موارد مشابه) نیست، بلکه آنچه نورا (۱۹۸۹: ۷) آن را مکان‌های خاطره^۳ می‌خواند، فراتر از محصولات یادمانی هالبواکس و تقریباً شامل همه آن چیزی است که خاطره‌ای به آن پیوست شده است (تصویری از کتاب، شنیدن یک موسیقی، استشمام بویی آشنا در فضایی از شهر (یوری، ۲۰۰۳: ۳۸۸-۴۰۵)، حضور در یک مکان یا گردهمایی چند دوست قدیمی). به نظر می‌رسد می‌توان به این لیست چیزهایی را افزود که استوری (۲۰۰۳: ۸۵) آن‌ها را صنایع خاطره^۴ می‌خواند که به‌مثابه بخشی از صنعت فرهنگ به بیان گذشته می‌پردازند. اگرچه محصولات یادمانی هالبواکس بخشی از این صنایع خاطره‌ساز محسوب می‌شوند، فرهنگ

1. Memory politries
2. Mnemonic
3. Sites of memory
4. Memory industries

رسانه‌ای و به‌ویژه فرهنگ مردم‌پسند به‌طور فزاینده‌ای وجهی از آن به‌شمار می‌آیند. در کتاب *از انقلاب تا الهام: نسل، حافظه عامه‌پسند و مطالعات فرهنگی* خانم برابازون (۲۰۰۵) ضمن تشریح کاستی‌های تاریخ و مطالعات فرهنگی در مطالعه دستاوردها و شیوه‌های فرهنگ عامه‌پسند معاصر، سنت مطالعات حافظه عامه‌پسند را پیشنهاد می‌کند.

از نظر برابازون، حافظه جمعی عمیقاً با تجربه زیسته زندگی روزمره پیوند خورده و نمی‌توانیم دانش خود را درباب تظاهرات عامه‌پسندی همچون موسیقی در فیلم از تجارب زندگی جدا سازیم. آهنگ‌های مهم، کلید درک سنت‌ها و شادی و دردها محسوب می‌شوند (همان، ۶۷). فرهنگ عامه‌پسند چهارچوبی را برای مفهوم حافظه جمعی ایجاد می‌کند که اتکای آن بر شناخت و دانش مشترک مربوط به تصاویر، صداها و دیگر تجارب است. لحظه‌ای که فرهنگ عامه‌پسند دستاوردها و شیوه‌های تجربه‌شده در گذشته را باز یافت می‌کند، به مفهوم حافظه جمعی نزدیک می‌شویم. حافظه عامه‌پسند نه به معنای پایان تاریخ، بلکه بیانگر جمعی شدن و ذخیره ساختن تجارب خصوصی است (همان، ۶۹).

رویکردهای مطالعات حافظه

الف) حافظه به‌عنوان واقعیتی اجتماعی

اگرچه معرفی مفهوم حافظه جمعی مدیون هالبواکس است، جامعه‌شناسان اثر کلاسیک *حافظه جمعی* او را تا مدت‌ها مورد غفلت قرار داده بودند. هالبواکس با الهام از دورکیم معتقد به ضرورت احساس تداوم هر جامعه با گذشته خویش بود و همچون دورکیم قائل به ماهیت جمعی آگاهی اجتماعی و تأثیر گذشته مشترک در بازسازی همبستگی اجتماعی بود. با این حال، مفهوم حافظه از نظر هالبواکس بیش از تلقی صرف حافظه جمعی به‌عنوان واقعیت اجتماعی است که به افراد و گروه‌ها هویت می‌بخشد. هالبواکس، برخلاف دورکیم، بر اهمیت حافظه در جامعه مدرن تأکید دارد و اشاره می‌کند که جوامع مدرن برای پیشبرد اهداف سیاسی خود ممکن است ترجیح دهند گذشته خود را مجدداً شکل دهند. علاوه بر این، هالبواکس برخلاف دورکیم مفهوم حافظه را نه تنها در ارتباط با بحث مناسک یادبود، بلکه در متن نظریه خود قرار داده و عناصر حیات اجتماعی را که بدان کمک می‌کند شناسایی و طبقه‌بندی می‌کند.

سهم مهم هالبواکس در بحث حافظه اجتماعی طرح این استدلال است که هر گروه حافظه مربوط به گذشته خاص خود را شکل می‌دهد که هویت منحصر به فرد گروه را مورد تأکید قرار می‌دهد. بنابراین، حافظه جمعی از نظر او همیشه قالب‌بندی اجتماعی دارد. زیرا این گروه‌های

اجتماعی هستند که آنچه به یادماندنی است و نحوه یادآوری آن را تعیین می‌کنند. همچنین، به زعم او، دوام یک حافظه گروهی منوط بر بقای گروه است و غلبه و تداوم یک حافظه جمعی بستگی به قدرت گروه صاحب آن دارد.

روشن است که بر این اساس حافظه جمعی منوط به وجود حافظه‌های متنوع در قالب گروه‌های چندگانه و متکثر است. به بیان دیگر، تکثر چهارچوب‌های اجتماعی یا عضویت‌ها، حافظه‌های متنوع را با خود به دنبال دارد. «زمان و فضا هر دو نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به یادآوری‌های گروهی و در نتیجه تضمین حفظ کردن آن‌ها دارند. زمان و مکان بر ما تحمیل می‌شوند. این تحمیل "احساس واقعیت" را در ما برمی‌انگیزد» (هالباکس، ۱۹۹۲: ۱۷۲). برای هالباکس حافظه جمعی توسط یک گروه منتقل و حمایت می‌شود، در حالی که حافظه فردی تنها با پیوند زدن فرد به گروه‌های اجتماعی که او همزمان عضوی از آن‌هاست، قابل فهم است (همان، ۵۳).

سنت هالباکس در مطالعه حافظه به‌واسطه تقلیل تحلیل حافظه به سطح گروهی و جمعی آن، وابسته دیدن حافظه‌های فردی به حمایت گروهی ساختارهای مفهومی که جوامع در سطح کلان تعریف می‌کنند، کم دوام دیدن حافظه‌های فردی، شرح ناکافی از بنیاد نظری مفهوم حافظه جمعی، ناصحیح بودن و عدم وضوح شرح او از حافظه جمعی (میزتال، ۲۰۰۳: ۵۷)، نداشتن قدرت تبیینی یا نزدیک شدن به مفاهیم عصر رمانتیک‌ی روح یا خصلت درونی یک ملت یا یک نژاد (اوسیل، ۱۹۹۷: ۱۸) مورد انتقاد بوده است. جبرگرایی اجتماعی هالباکس همچنین مانع توجه او به تنش‌های دیالکتیک بین حافظه فردی و ساخته شدن اجتماعی گذشته و تأکید مفرط بر قدرت جامعه در شکل‌دهی حافظه گردیده است. با این حال، علی‌رغم قدرت تبیینی محدود رویکرد هالباکس، آرای او الهام‌بخش بسیاری از مطالعات بعدی، به‌ویژه از جانب کسانی که ایده انسجام اجتماعی از طریق حافظه جمعی و نیز "ابداع سنت" را تعقیب می‌کنند، بوده است.

ب) رویکرد حال‌نگرانه در مطالعه حافظه

رویکرد حال‌نگرانه نقش بخش‌های مسلط جامعه را در دستکاری مفاهیم عمومی تاریخ، از طریق یادبودهای عمومی، نظام‌های آموزشی، رسانه‌های جمعی و اسناد و گاه‌نگاری‌های رسمی، مورد تدقیق قرار می‌دهد: رویکرد ابداع سنت^۱ یا نظریه سیاست حافظه^۲ که رویکرد حال‌نگرانه حافظه نیز شناخته می‌شدند، اشاره به قالب‌های گذشته برای انطباق با منافع مسلط حاضر دارد.

1. Invention of tradition
2. Politics of memory

صاحب‌نظران این رویکرد طراحی و تولید عامدانه سنت‌ها و مناسک برای ایجاد واقعیت جدید سیاسی، ارائه تعاریف جدید از هویت ملت‌ها و حفظ اجتماعات ملی را مورد توجه دارند. طرفداران این سنت با تعریف حافظه‌های اجتماعی به‌عنوان ابداعات گذشته، نهادینه‌شدن یادآوری در چهارچوب مناسک ملی و نظام‌های آموزشی را مورد بررسی قرار می‌دهند. اگرچه کتاب *بداع سنت هابس بوام و رنجر همچنان اثر کلاسیکی* در این سنت محسوب می‌شود، مطالعات زیادی پس از آن در این قلمرو صورت گرفته است.

«صاحب‌نظران این سنت با تأکید بر تحت کنترل بودن محتوای حافظه‌های جمعی، فراموشی و به‌یادآوری سازمان‌یافته اجتماعی را شیوه‌هایی می‌دانند که دولت‌ها از آن برای مشروعیت‌بخشیدن و تثبیت نظام‌های سیاسی خود استفاده می‌کنند. تأکید این رویکرد بر سازوکار مناسک دولتی به‌عنوان وسیله‌ای برای تولید حافظه رسمی است» (میزتال، ۲۰۰۳: ۵۹).

هابس بوام و رنجر با تعریف سنت به‌عنوان «مجموعه‌ای از شیوه‌ها که به طور معمول مجموعه‌ای از قواعد صریح یا ضمنی بر آن‌ها حاکم است و با ماهیتی مناسکی یا نمادین نهادینه‌کردن ارزش‌ها و هنجارهای رفتاری حاضر را تعقیب می‌کنند» (بوام و رنجر: ۱) بر این نظرند که سنت‌های ابداعی اغلب قدمت چندانی ندارند و در نتیجه اصیل نیستند و از این حیث متمایز از رسومی هستند که بر جوامع به‌اصطلاح سنتی غلبه داشت. «هر کجا که نیاز به فراهم‌ساختن چهارچوبی برای عمل باشد که چالش برانگیز شود و توجیه‌کننده قدرت باشد، سنت‌ها ساخته می‌شوند، اما اگر شیوه‌های قدیمی فعال و زنده باشند، نیازی به احیا یا ابداع سنت‌ها نیست» (همان، ۸).

هابس بوآم سمبل‌های جدیدی چون پرچم، سرود ملی، یونیفورم‌های نظامی و جشن‌ها و مناسک را حاصل تحولات اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برای تثبیت فعالیت دولت‌های ملی در غرب می‌داند که تلاش کردند در مستعمرات خود نیز رویه‌های مشابهی را برای ادامه حاکمیت استعماری خود تحمیل کنند.

بدین ترتیب، نظریه ابداع سنت به‌دنبال تبیین تغییراتی است که ظهور سیاست توده‌وار در ماهیت دولت ایجاد کرد و به‌ویژه برای تبیین نظام‌های غیردموکراتیک که به‌دنبال برساختن و کنترل حافظه از بالا و حذف چالش‌های بالقوه تهدیدکننده نسخه رسمی گذشته هستند (مانند دولت نازی در آلمان یا فاشیسم ایتالیایی) کارآیی زیادی دارد.

رویکرد حال‌نگرانه حافظه این نکته را نادیده می‌گیرد که تداوم گذشته در زمان حال نه تنها از طریق مناسک یادبود خودآگاهانه انجام می‌گیرد، بلکه فرایندهای روان‌شناختی، اجتماعی، زبان‌شناختی و سیاسی (که گذشته را بدون آنکه ضرورتاً قصد داشته باشند زنده نگاه می‌دارند)

نیز در آن دخیل‌اند (شادسون، ۱۹۹۷: ۳). علاوه بر این، توجه نکردن به این سؤال، که چرا برخی سنت‌ها مردم‌پسند شده و از حمایت جمعی برخوردار می‌شوند و برخی فاقد این امتیاز هستند، از کاستی‌های دیگر این سنت است که رویکرد عامه‌پسند حافظه تاحدودی به‌دنبال پاسخگویی به آن است.

ج) رویکرد حافظه مردم‌پسند

«نقطه عزیمت این رویکرد، همچون سنت مطالعات حال‌نگرانه از حافظه، بر این فرض استوار است که یادآوری ما از گذشته، ابزاری و متأثر از منافع حال است و سیاست حافظه تضادآمیز است» (میزتال، ۲۰۰۳: ۶۴). با این حال، انعطاف‌پذیری بیشتری نسبت به رویکرد قبلی دارد و برخلاف آن به امکان ساخته‌شدن حافظه از پایین و متن جامعه و تسری آن به کلیت جامعه اذعان دارد. بدین‌ترتیب، در این رویکرد حافظه ضرورتاً یکسره از جانب قدرت رسمی بر توده مردم تحمیل نشده و عاملیت افراد و گروه‌ها امکان خودبیانگری را برای آن‌ها فراهم می‌سازد. رویکرد حافظه عامه‌پسند که از مفاهیم حافظه عمومی و ضدحافظه فوکو و نیز آثار نظریه‌پردازی مطالعات فرهنگی بریتانیایی تأثیر زیادی پذیرفته است، به وجود طیفی از حافظه‌های گروهی و اجتماعی رقیب در جامعه اذعان دارد که هریک بازنمایی خاصی از واقعیت را به دست می‌دهند. در سال‌های اخیر، و به‌ویژه متأثر از کاستی‌ها و محدودیت‌های سنت کلاسیک مطالعات فرهنگی و نیز مطالعات تاریخی در بررسی پدیده‌هایی چون خرده‌فرهنگ‌ها، ضدفرهنگ‌ها و عرصه‌های زندگی روزمره در جامعه معاصر، مطالعات حافظه عامه‌پسند^۱ رشد ویژه‌ای داشته است. به عقیده برا بازون فرهنگ عامه‌پسند به دیدگاه رایجی تبدیل شده است که مفهوم حافظه جمعی معاصر از طریق آن تجربه می‌شود. وی در کتاب خود شیوه‌های متنوعی را مورد اشاره قرار می‌دهد که براساس آن‌ها گذشته به طور دائم از طریق فرهنگ عامه‌پسند فعال، اجرا و مجدداً به موضوع خیال‌پردازی تبدیل می‌شود. از نظر برا بازون، «تصویر نسخه‌ای ایستا و کانونی از مطالعات فرهنگی، برخلاف بسیاری از وعده‌های اصلی مطالعات فرهنگی است» (۱۳۹) و پیشنهاد بسط افق‌های مطالعه فرهنگ عامه‌پسند به حوزه‌های بیشتر و با روش‌شناسی‌های پیچیده‌تری را می‌دهد. به اعتقاد او، محققان مطالعات فرهنگی می‌بایست سلسله‌مراتب هنجاری مربوط به مصنوعات و رفتارهای فرهنگی را کاملاً نادیده بگیرند و در

1. Popular memory studies

عوض چهارچوب‌هایی اختیار کنند که امکان قرائت‌های متضاد، تابع متن و مشروط از فرهنگ عامه‌پسند را فراهم می‌سازد.

«مطالعات اخیر حافظه‌ عامه‌پسند برخلاف مطالعات در سنت فوکو یا ملهم از مطالعات فرهنگی بیرمنگهام برداشت میانه‌روتری از رویکرد ایدئولوژی مسلط در مطالعه حافظه داشته‌اند و این فرض را مبنا قرار می‌دهند که حافظه عامه‌پسند می‌تواند همزمان چندصدایی و هژمونیک باشد» (میزتال، ۲۰۰۳: ۶۹).

در این مطالعات، حافظه عامه‌پسند صورتی از نظام ایدئولوژیک تلقی می‌شود که کارکرد آن واسطه‌شدن میان منافع و معانی رقیب از گذشته و حال است، اگرچه در تحلیل نهایی خود منعکس‌کننده روابط قدرت اصلی است.

رویکرد حافظه مردم‌پسند نیز انتقاداتی چند را به دنبال داشته است. برخورد گزینشی با برخی صورت‌های فرهنگ عامه‌پسند و قائل‌نشدن ظرفیت ایجاد صورت‌های جدید و زنده حافظه عامه‌پسند برای برخی از آن‌ها، تلقی گذشته به‌عنوان حقیقتی سیاسی که در خدمت ترتیبات جدید قدرت است (شوارتز، ۲۰۰۰: ۱۶)، نداشتن پشتوانه تاریخی برای حمایت از برخی تحقیقات انجام شده در این سنت، توضیح ندادن در خصوص دلیل عدم ورود برخی سبب‌ها، رویدادها و قهرمانان در حافظه عمومی و عدم پیش‌بینی امکان وفاق در قلمرو سیاست حافظه از جمله انتقادات وارد بر این سنت است. با این حال، سنت مطالعاتی حافظه عامه‌پسند با تلقی حافظه عامه‌پسند به‌عنوان وجهی از رفتار سیاسی که شکل‌گیری آن متأثر از آثار و نشانه‌ها، لایه‌ها و سلیقه‌های متفاوت فرهنگی است، تأثیر مهمی در توسعه حوزه مطالعات حافظه و پیوند آن با تاریخ داشته است.

د) حافظه به‌عنوان فرایندی تابع مذاکره

با وجود میل بسیاری از سیاستمداران، مفسران و محققان برای تلقی حافظه جمعی به‌عنوان مقوله‌ای مربوط به کلیت جامعه، حافظه جمعی فرایندی کاملاً پیچیده است که دربرگیرنده افراد، رفتارها، مواد و مضامین بسیار متنوع و متفاوت است. از این رو، استنباط وجود حافظه جمعی واحد در جامعه که زمینه‌هایی روشن آن را شکل می‌دهند اشتباه است. اشتباه دیگر این است که حافظه را بقایای اصیل گذشته یا مطلقاً برساخته زمان حال بینیم. چنان‌که در بخش‌های قبل اشاره شد، الگوهای سنت‌گرا (دورکیم، هالبواکس و موارد مشابه) حافظه جمعی را صرفاً بستری برای تداوم هویت می‌بینند و به‌دنبال نحوه تأثیرگذاری آن‌ها بر کنش‌ها هستند.

از سوی دیگر، الگوهای حال‌نگرانه حافظه را به ابزاری در اختیار مراجع قدرت برای دستکاری در امور و فریب تقلیل می‌دهند و حافظه عامه‌پسند نیز تلقی تضادآمیز از هویت را برجسته می‌سازد. به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از رویکردهای فوق به تنهایی پیچیدگی فرایند به‌یادسپاری را، که همیشه متضمن گفتگویی سیال بین تمایلات زمان حاضر و میراث گذشته است، پاسخگو نیست. به قول شوارتز «تقابل شدید بین تاریخ و حافظه جمعی پاشنه آشیلی محسوب می‌شود که ناخواسته ما را به طرح این گزاره وا می‌دارد که آنچه تاریخی نیست می‌بایست "ابداع" یا "ساخته" شود» (به نقل از اولیک، ۲۰۰۸: ۱۵۹).

رویکرد توجه به پویایی حافظه در مقابل بر این نظر است که حافظه یک فرایند و نه یک چیز است. حافظه جمعی چیزی است - یا شاید بسیاری از چیزهایی است - که انجام می‌دهیم نه چیزی که - یا بسیاری چیزهایی که - در اختیار داریم» (همان، ۱۵۹). رویکرد پویایی حافظه امکان ساخته‌شدن حافظه از پایین را نیز مدنظر داشته و گذشته را نه جعل ذهنی و نه جعل زبانی می‌داند و به‌همان‌سان زنده نگاه‌داشتن گذشته را صرفاً برآمده از دلایل ابزاری نمی‌داند. رویکرد حافظه پویا با اذعان به امکان دستکاری صاحبان قدرت در حافظه و مخدوش ساختن آن بر این استدلال استوار است که «در مواردی تغییر آگاهانه حافظه جمعی برای یک جامعه ارزشمند و پیش‌رو ضروری است» (به نقل از میزتال، ۲۰۰۳: ۶۸).

بدین ترتیب، در این رویکرد حافظه در مرز ایدئولوژی تحمیلی از یک‌سو و عاملیت و بازخوانی کنشگران از تجربه زندگی خود از سوی دیگر است. در این نگاه روایت رسمی از حافظه تنها مرجع تعیین حافظه محسوب نمی‌شود و حافظه جمعی فرایند فعال معناسازی در خلال زمان به‌شمار می‌آید. اگرچه این معناسازی فعال به معنای نبودن محدودیت و مضیق‌هایی در انتخاب آزاد افراد و گروه‌ها از گذشته خود نیست و برای مثال رویدادهای دردناک ممکن است گذشته را بخشی از هویت ما ساخته و ما را برای یادآوری خود متعهد سازند.

رویکرد پویایی‌های حافظه با اذعان به تغییرپذیربودن حافظه بعد زمان‌مند هویت‌ها را مورد توجه قرار داده و ضرورت تحلیل آن‌ها را براساس لحظات شکل‌دهنده و تحول‌یابنده مورد استدلال قرار می‌دهد (میزتال، ۲۰۰۳: ۷۲).

بدین ترتیب، رویکرد حافظه پویا با توجه همزمان به پایداری و تغییرپذیری گذشته، و با مفهوم‌سازی حافظه به‌عنوان دیالکتیک گذشته و حال و در نتیجه دائماً در حال تحول دیدن آن و تلقی حافظه جمعی به‌عنوان فرایند مذاکره و، مهم‌تر از همه، همسودیدن حافظه و تاریخ

(درمقابل تعارض مفروض در دو سنت قبلی)، به فهم آنچه به یاد می‌آوریم و فرایند آن کمک بسیاری کرده است.

فاصله‌گیری این سنت مطالعاتی از تقلیل‌گرایی سیاسی و تقلیل فرهنگ به ساخت اجتماعی و توجه صرف به کارکردها و توجه به انعطاف‌پذیری حافظه و در نتیجه پرهیز از شیء‌انگاری حافظه اجتماعی و سرانجام تلقی حافظه به‌عنوان نتیجه فعالیت‌های گفتمانی، ظرفیت زیادی به ساخته‌شدن و فهمیده‌شدن تجارب انسانی می‌بخشد و اگرچه منتقدان همچنان توجه ناکافی به فرد تفسیرگر و نیز توجه ناکافی به سطح فردی و اجتماعی که حافظه در آن واقع شده و نیز بستر مولد و شکل‌دهنده تجارب را از ضعف‌های این سنت به‌شمار می‌آورند (ر.ک میزتال، همان: ۷۷-۷۵)، این سنت ظرفیت‌های زیادی برای شناخت بهتر سازوکار شکل‌گیری و عملکرد حافظه در جامعه معاصر فراهم ساخته است.

روش‌شناسی مطالعات حافظه

روش‌شناسی مطالعات حافظه نیز همچون قلمرو موضوعی و چهارچوب‌های مفهومی آن متنوع و از سنت‌های رشته‌ای مختلفی متأثر است. از جمله روش‌های رایج سنت علوم اجتماعی، ارزیابی دقیق منابع تاریخی و مطالعات آرشیوی، مطالعات موردی، مصاحبه، پیمایش و گزارش‌های شاهدان عینی قابل ذکرند. «در روان‌شناسی و نوروساینس گاهی از مداخلات تجربی واقعی نیز استفاده می‌شود» (رودریگر و ورش، ۲۰۰۸: ۱۸).

با این حال، در حال حاضر، بیشتر پژوهش‌های مطالعات حافظه دربرگیرنده مطالعاتی پراکنده از مسائل مربوط به حافظه در اقصی‌نقاط جهان است که با استفاده از شواهد موجود و بدون پیوند دادن داده‌های مختلف با یکدیگر صورت می‌گیرد.

اگرچه رویکردهای دقیق کمی و کیفی که در علوم اجتماعی و انسانی مورد استفاده است، در مطالعات حافظه قابل استفاده هستند، تدقیق و تعریف روشنی برای کاربرد این روش‌ها در حوزه مطالعات حافظه صورت نگرفته است.

در قلمرو مطالعات فرهنگی و پژوهش در مورد حافظه به‌عنوان یک صورت فرهنگی، دو وجه اصلی را باید از یکدیگر تمایز داد. صورت اول، توجه به حافظه به‌عنوان روش تحقیق است که مستلزم جمع‌آوری اطلاعات به شیوه شفاهی یا مکتوب در خصوص موضوع مورد توجه محقق است (مثلاً جمع‌آوری اطلاعات درباره رویدادی خاص یا دوره زمانی ویژه یا مطالعه مشاهیر سیاسی، فرهنگی و موارد مشابه). وجه دوم مطالعه حافظه به‌عنوان روش، مطالعه حافظه در جایگاه موضوعی برای پژوهش است. در این نگاه، مقوله حافظه موضوعی برای تولید اطلاعات

تجربی و تحلیل آن به‌شمار می‌آید. کانون توجه در این نگاه به‌کارگیری، فعال‌شدن (کردن) حافظه و سازوکار و فرایند عملکرد آن در زندگی روزمره است. در مطالعه حافظه به‌عنوان موضوعی برای پژوهش به‌طور مرسوم از اسناد تاریخی - خودزندگی‌نامه‌ها (چه برگرفته از مصاحبه‌های روایتی و چه متکی بر خودزندگی‌نامه‌های مکتوب) - استفاده می‌شود.

مطالعات فرهنگی به‌واسطه آکراه در توجه جدی به مسائل روش‌شناختی یا انعطاف‌پذیری زیاد در کاربرد و تدقیق این مسائل، بیش از آنکه حافظه را به‌عنوان روشی برای تحقیق در دستور کار مطالعه و پژوهش قرار دهد، حافظه را موضوعی برای پژوهش دیده است. از جمله رسانه‌ها و ابزارهایی که برای مطالعه حافظه به‌عنوان موضوع پژوهش برای محققان این سنت جاذبیت داشته است، موسیقی عامه‌پسند و عکاسی به‌عنوان تکنولوژی‌هایی برای تولید حافظه بوده است. این دو تکنولوژی فرهنگی ناقل و واسطه حافظه‌های فردی و اجتماعی تلقی شده‌اند. عکس، تصویر و موسیقی در تولید معانی تاریخی تأثیرگذارند و دربرگیرنده و انعکاس‌دهنده فرایندهای به‌یادآوری می‌باشند. «موسیقی و عکاسی به‌عنوان صورت بازنمایی تاریخی قابلیت تأثیرگذاری بسیار زیادی دارند، در بازتولید حافظه نقشی فراتر از عامل تسهیل‌کننده دارند و همزمان تشکیل‌دهنده آنچه به لحاظ تاریخی بازنمایی می‌شود و آنچه به لحاظ تاریخی تجربه می‌شود هستند. صدا و تصویر مواد خام اصلی به‌شمار می‌آیند که از طریق آن‌ها حافظه و هویت، تجربه و زمان محقق می‌شوند و شیوه‌ای را برای اندیشه در زمان حاضر نسبت به گذشته فراهم می‌سازند» (کیت‌لی و پیکرینگ، ۲۰۰۷: ۱۶۰).

حافظه به‌عنوان یک روش تحقیق مستلزم استفاده از به‌یادآوری برای تولید داده‌هایی است که از طریق شیوه‌های مختلف تحلیل بتوان آن‌ها را مورد ارزیابی قرار داد. به‌طور سنتی، روان‌کاوی بیشترین اتکا را به حافظه به‌عنوان شیوه‌ای درمانی داشته است. روایت‌های حافظه منبع غنی از اطلاعات را به دست می‌دهد و در قالب مصاحبه‌های روایتی، داستان زندگی، مصاحبه‌های کیفی غیرساخت‌یافته و مصاحبه‌های تاریخ شفاهی کاربرد گسترده‌ای دارد. اگرچه اعتبار این روش‌ها و شرح ارائه‌شده‌ی راوی از واقعیت و واقعی یا برساخت‌بودن آن منبع مناقشات و مباحث جدی بوده است (ر.ک همرزلی، ۱۹۹۶؛ فلیک، ۲۰۰۱)، توصیه‌ها بر استفاده از ترکیب روشی جهت ارتقای کیفیت اطلاعات است. به نظر می‌رسد آنچه تمییزدهنده استفاده مطالعات فرهنگی از حافظه به‌عنوان روش است، بیش از آنکه به تکنیک و ملاحظات روش‌شناختی مربوط به آن ارتباط یابد، به انتخاب حافظه‌های مورد مطالعه، نحوه قالب‌بندی حافظه‌ها و نوع پرداخت به آن‌ها مربوط می‌شود. استفاده‌های فرهنگی از حافظه به‌عنوان شیوه‌ای برای تولید داده‌ها به صورت و نیز محتوای آشکار حافظه مربوط می‌گردد» (کیت‌لی، ۲۰۰۸: ۱۸۲).

به‌همان‌سان، برخی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و دستور کار مطالعه را عامل تمییزدهنده سنت مطالعات حافظه از مطالعات حافظه در چهارچوب روش تاریخ شفاهی می‌دانند. در این زمینه، همیلتون و شاپر (۲۰۰۸) بر این اعتقادند که در حالی که تاریخ شفاهی برآمده از جنبش‌های رهایی‌بخش، تلاش برای دموکراتیزه کردن تاریخ، جنبش زنان، استعمارزدایی و موارد مشابه بوده است، جنگ‌های قرن بیستم، پایان کمونیسم در اروپای شرقی و مطالعات حوادث دردناک زمینه‌ساز رواج مطالعات حافظه است که سطح تحلیل آن اغلب ملی است.» بدین ترتیب، مطالعات فرهنگی حافظه، حافظه را فراتر از افراد، اغلب از طریق مراسم یادبود، موزه‌ها، بناهای تاریخی، مکان‌ها و مناسک ردیابی می‌کند. در این سنت بیش از آنکه تجربه زیستی افراد دستمایه مطالعه قرار گیرد، بازنمایی مورد توجه است (در ادبیات، فیلم، هنر، موسیقی و دیگر جلوه‌ها و تولیدات فرهنگی عامه‌پسند). بدین ترتیب، وجه تمایز اصلی تلقی مطالعات فرهنگی از حافظه توجه به آن به‌عنوان موضوعی برای پژوهش و بررسی فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی است که ذهنیت را شکل می‌دهند. نقد فرهنگ مدرن به شیوه‌ای انتزاعی و توجه کمتر به راوی و عاملیت او در جهان می‌تواند نقطه‌ضعفی محسوب شود که ضرورت پیوندی بهتر بین مطالعه حافظه فرهنگی و تاریخ شفاهی را ضروری می‌سازد.

حافظه به‌عنوان موضوع تحقیق نیز قلمرو دیگری است که علی‌رغم گستره کاربردهای آن به لحاظ روش‌شناختی توسعه چندانی نیافته است. پژوهش در خصوص حافظه فرهنگی در جایگاه موضوع مطالعه بر این فرض مشترک استوار است که حافظه مکان اصلی است که تجربه زیسته فرد از زمان را می‌توان از طریق آن مطالعه کرد.

مطالعه حافظه به‌عنوان تجربه‌ای اجتماعی صورت‌های چندی به خود می‌گیرد که کیت‌لی (۲۰۰۸: ۱۸۵) ابعاد اصلی آن را تلقی "حافظه به‌عنوان گفتمان" (مانند تحلیل‌های مربوط به بازنمایی گذشته که از طریق بررسی حافظه به‌عنوان روایت عمل می‌کنند) و نیز بررسی "عملکرد حافظه" می‌داند. از این نگاه، حافظه شیوه کنش یا ارتباط تلقی می‌شود که گستره آن از زمان و مکان مخصوصی که برای ساختن و نگاه کردن به آلبوم خصوصی صرف می‌شود تا فضای عمومی که برای یادبودهای فیزیکی و کاربردهای مناسکی تخصیص یافته است نوسان دارد (همان، ۱۸۵). در نظر گرفتن صورت و عملکرد حافظه در سطوح فردی و جمعی امکان ارزیابی نقش تخیلی حافظه در زندگی عمومی و خصوصی را فراهم می‌سازد. این صورت‌ها ما را با تاریخ پیوند می‌زنند و آگاهی زمانی ما را افزایش می‌دهند.

از سوی دیگر، الزامات فضای اشباع‌شده رسانه‌ای در جامعه مدرن بر دریافت ما از گذشته در ارتباط با زمان و مکان زندگی روزمره و یادآوری‌ها و نیز تجسم‌های (جلوه‌های) فیزیکی

بازنمایی حافظه گذشته و حال (مثلاً در قالب گالری‌ها، نمایشگاه‌ها، موزه‌ها، سالن‌های نمایش و موارد مشابه) تأثیر می‌گذارد و عرصه دیگر قابل مطالعه برای پژوهشگران مطالعات فرهنگی است که در بحث از مکان‌های حافظه بدان اشاره شد.

و سرانجام، حافظه را می‌توان به‌عنوان رویکرد تجربی به کار برد که بیشتر بر تجربه زیسته حافظه به‌عنوان صورتی از آگاهی زمانی و کنش تأکید دارد تا توجه به صورت‌های متنی که حافظه به خود می‌گیرد (همان، ۱۸۶). در این حالت، از حافظه به‌عنوان روشی برای تولید روایت‌های حافظه‌ای استفاده می‌شود که بعداً می‌توان آن را برای بررسی نقش حافظه در زندگی روزمره افراد مورد بررسی قرار داد. در این کاربرد مکان‌ها و متن‌های حافظه بیش از آنکه برحسب قابلیت‌های تاریخی متنی و ذاتی خود بررسی شوند، با توجه به نحوه اجرا و کاربست این قابلیت‌ها در مواجهه روزمره فرد با آن‌ها بررسی می‌شوند (همان، ۱۸۶).

نتیجه‌گیری

سنت مطالعات حافظه به‌منزله قلمرو مطالعاتی بین‌رشته‌ای که رشد چشمگیری در تولید ادبیات نظری و تجربی در سال‌های اخیر داشته است، دستور کار جدیدی در اختیار علوم فرهنگی قرار داده و به بسط و رونق بیش از پیش مطالعات بین‌رشته‌ای کمک کرده است. حافظه گروهی ما را با سرنوشت و تاریخ خویش آشنا می‌کند، اعمال و آرزوهای ما را مشروع می‌کند و ابزار مهمی برای هویت‌یابی فرهنگی در اختیار گروه‌های اجتماعی می‌گذارد. نهادها و مکان‌های حافظه فرهنگی انتقال‌دهنده تجربه‌ای هستند که ریشه تاریخی داشته و به‌واسطه موقعیت فرهنگی ویژه خود، قابلیت ایجاد تغییر و تحول در جامعه را دارند.

علاوه بر زمینه‌های آکادمیک و تحولات مربوط به ارتباط رشته‌های علمی رونق مباحث و مطالعات مربوط به حافظه را می‌بایست معلول زمینه‌هایی چون تقویت فضای بین‌رشته‌ای، افزایش ناامنی و خشونت در سده گذشته، اهمیت یافتن بیش از پیش نشانه‌ها و یادبودهای مربوط به وقایع مهم ملی، سیاسی و مدنی، شکل‌گیری روزافزون تاریخ‌های جدید، چندفرهنگ‌گرایی و منازعات ملازم آن درخصوص استانداردهای تاریخ ملی، توریسم میراث فرهنگی و کلایی‌شدن حافظه، فاصله روبه‌افزایش بین تاریخ حرفه‌ای و تاریخ عمومی، و غمزدگی و حسرت برآمده از انهدام فرهنگ مدنی دانست. چنین زمینه‌هایی همچنین به تنوع بیش از پیش مکان‌های حافظه انجامیده و گفتگو، مجادله، تفسیر و تعامل مخاطبان این مکان‌های حافظه (همچون موزه‌ها، گالری‌ها) به تجربه‌ای رایج به‌ویژه در متن زندگی روزمره جوامع مدرن تبدیل شده است. علاوه بر این، تنوع و پیچیدگی شیوه‌های برساختن و بازآفرینی حافظه دغدغه‌ای جدی برای مورخان

و سیاستگذاران در زمینه سیاست حافظه پدید آورده است که به‌ویژه در چهارچوب فرهنگ عامه‌پسند و تلقی از آن قابل تأمل است.

در این مقاله، همچنین، شرح و تحلیل کوتاهی از رویکردهایی مطالعات حافظه و امتیازات و محدودیت‌های مربوط به هریک را به دست دادیم. رویکردهای سنتی (دورکیم، هالبواکس) با تأکید بر قالب‌بندی اجتماعی حافظهٔ جمعی و هویت منحصر به فرد گروه‌ها، نگرش‌های حال‌نگرانه به حافظه با تأکید بر ابداع استراتژیک تصاویر گذشته برای انطباق با نیازهای موجود، رویکردهای مطالعات فرهنگی با ترسیم رابطهٔ پیچیدهٔ حافظهٔ رسمی و مسلط با حافظهٔ عامه‌پسند و رویکردهای فرامدرن با تأکید بر بازسازی مستمر و فعالانهٔ حافظه در فرایند مذاکره و در بستر زمانی از جمله چهارچوب‌های محوری در سنت اجتماعی و فرهنگی مطالعات حافظه به‌شمار می‌آیند که در تجارب و کاربردهای آن‌ها علاوه بر علایق و چهارچوب‌های رشته‌ای، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های آن‌ها در پاسخگویی به سؤالات و دستور کارهای پژوهشی را می‌بایست مورد توجه قرار داد.

به‌همان‌سان، این چهارچوب‌های رشته‌ای و نظری قالب‌ها و ابزارهای روش‌شناختی را نیز تجویز می‌کنند که اگرچه هنوز ظرفیت دقیق و کافی برای پژوهش‌های این قلمرو مطالعاتی فراهم نمی‌سازد، تعاملات و همکاری‌های بین‌رشته‌ای نوید تدقیق و کارآیی بیشتر آن‌ها را می‌دهد.

در سنت علوم اجتماعی و انسانی ایران، علی‌رغم زمینه‌های متنوع و اغلب بکر مطالعاتی، مطالعات حافظه رونق چندانی نداشته است. اشارات، یادداشت‌ها و مقالات پراکندهٔ موجود عموماً مربوط به مردم‌شناسی کلاسیک ایرانی و تا اندازه‌ای سنت‌ها و تأملات ادبی، هنری و ایران‌شناسانه است که ویژگی آن را می‌توان در امتداد نگاه سنتی به حافظه و تلقی ذات‌گرایانه و تا اندازه‌ای گذشته‌نگرانه از آن دانست. حافظه در ایران به‌ندرت دستور کاری را برای تدقیق، مفهوم‌سازی و بخصوص پژوهش‌های تجربی مرتبط با مناسبات، روابط و ساختارهای زمان حاضر و پاسخگویی به نیازهای حال فراهم کرده است. به‌همان‌سان، از ظرفیت‌های گسترده و پیچیدهٔ به‌کارگیری سیاست حافظه برای منافع جمعی و ملی و ترمیم و تصحیح ناسازها و اختلال‌های هویتی در سطوح مختلف کمتر به‌شيوه‌ای سیستماتیک و با اعتنا به ارزیابی علمی واکنش‌ها و آثار احتمالی به‌کارگیری این سیاست‌ها استفاده شده است. مناسبات پیچیدهٔ مربوط به تعاملات افراد با فرهنگ رسمی، رابطهٔ پیچیده و متنوع و گاه متغیر افراد و گروه‌های اجتماعی با گذشته و حال و تنوع موجود در گفتمان‌های هویتی در ایران ضرورت پیوند بیشتر حافظهٔ رسمی و مردم‌پسند و توجه به حساسیت‌ها و شرایط گفتگویی (تعاملی) مؤثر بر حافظه‌های فرهنگی را بیشتر می‌کند.

منابع

- جنکینز، کیت (۱۳۸۶) *بازاندیشی در تاریخ*، ترجمه ساغر صادقیان، تهران: مرکز.
- Ashton, P and H. Kean (eds) (2009) *People and their Past: Public History Today*, London: Palgrave.
- Assmann, (1995) "Collective Memory and Cultural Identity", *New German Critique*, 65: 125-134.
- Assmann, J. (2008) "Communicative and Cultural Memory", in A. Erll and A. Nunning (eds) *Cultural Memory Studies*, Walter de Gruyter: Berlin.
- Blight, D. W. (2009) "The Memory Boom: Why and Why Now", in P. Boyer, and J. W. Wertsch, *Memory in Mind and Culture*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Boyd, R. & P. J. Richerson (1985) *Culture and the Revolutionary Process*, Chicago: University of Chicago Press.
- Boyer, P. and J. W. Wertsch (2009) *Memory in Mind and Culture*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Brabazon, T. (2005) *From Revolution to Revolution: Generation X, Popular Memory and Cultural Studies*, Burlington, VT: Ashgate.
- De Groot, Jerome (2009) *Consuming History: Historians and Heritage in Contemporary Popular Culture*, London: Routledge.
- Erll, A. (2008) "Cultural Memory Studies: An Introduction", in A. Erll and A. Nunning (eds), *Cultural Memory Studies*, Walter de Gruyter: Berlin.
- Flick, U. (2001) *Qualitative Research Methods: An Introduction*, London: Sage.
- Etzioni, A. (1988) *The Moral Dimension: Toward a New Economics*, London: Free Press.
- Halbwachs, M. (1992) [1950] *The Collective Memory*, New York: Harper and Row.
- Hamilton, P. and L. Shopes (2008) *Oral History and Popular Memories*, Philadelphia: Temple University Press.
- Hammersley, M. (1996) "The Relationship Between Qualitative and Quantitative Research: Paradigm Loyalty versus Methodological Eclecticism", in J. Richardson (ed) *Handbook of Qualitative Research Methods of Psychology and the Social Sciences*, Leicester: BPS Books: 159-74.
- Hinchman, L. and S. K. Hinchman (1997) *Memory, Identity, Community: the Idea of Narrative in Human Science*, Albany: State University of New York Press.
- Hirsch, H. (1995) *Genocide and the politics of memory*, London: University of North Carolina Press.

- Hobsbawm, E. and T. Ranger (1992) *The Invention of Tradition*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kean, H. and P. Ashton (ed) (2009) *People and their Past*, Hampshire: Palgrave.
- Keightley, E. (2008) "Engaging with Memory" in M. Pickering (ed) *Research Methods for Cultural Studies*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Keightley, E. and M. Pickering (2007) "For the Record: Popular Music and Photography as Technologies of Memory", *European Journal of Cultural Studies*, 9 (2): 149-165.
- Mistral, B. (2003) *Theories of Social Remembering*, London: Open University Press.
- Nora, P. (1989) "Between Memory and History", *Representations*, 26 (Spring): 7-24.
- O'Flaherty, W. D. (1988) *Other Peoples' Myth*, New York: Macmillan.
- Olick, J. K. (2008) "From Collective Memory to the Sociology of Mnemonic Practices and Products", in A. Erll and A. Nunning (eds.) *Cultural Memory Studies*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Olsen, D. H. and Timothy, D. (2006) *Tourism and Religious Journeys*, in D. Timothy and D. H. Olsen (eds) *Tourism, Religion and Spiritual Journeys*, New York: Routledge.
- Osiel, M. (1997) *Mass Atrocity, Collective Memory and the Law*, New Brunswick: Transaction Publishers.
- Rodriguez, J. and T. Fortier (2007) *Cultural Memory: Resistance, Faith and Identity*, Austin: The University of Texas Press.
- Roediger, H. and W. Wertsch (2008) "Creating a New Discipline", *Memory Studies*, 1(9): 22.
- Shudson, M. (1997) Lives, "Laws and Language: Commemorative versus Non Commemorative forms of Effective Public Memory", *The Communication Review*, 2 (1): 3-17.
- Shwartz, B. (2000) *Abraham Lincoln and the Forge of National Memory*, Chicago: University of Chicago Press.
- Sperber, D. (1985) "Anthropology and Psychology: Towards an Epistemology of Representations", *Man*, 20: 73-89.
- Storey, J. (2003) *Cultural Studies and Popular Culture*, London: Routledge.
- Terdiman, R. (1993) *Present Past: Modernity and the Memory Crisis*, Ithaca: Cornell University Press.
- Tooby, J. and L. Cosmides (1992) "The Psychological Boundaries of Culture", in J. H. Barkow, L. Cosmides and et al. (eds) *The Adopted Mind: Evolutionary Psychology and the Generation of Culture*, New York NY: Open University Press.

- Urry, J. (2003) "City Life and the Senses", in C. Bridge, and S. Watson (eds) *A Companion to the City*, Oxford: Blackwell.
- Winter, J. (2009) "Historians and Sites of Memory", in P. Boyer and J. W. Wertsch (eds) *Memory in Mind and Culture*, Cambridge: Cambridge University Press.